

حقیقتها را من حیث بشریتها فاما من تلك الجهة عبد من بوجبت
 حیثیت آن مرتبت است از حیث بشریت او زیرا که بدینکه آن مرتبت از جهت مرتبت عبد رب است
 ای ربها کما یبینه سبحانه وتعالى علی هذه الجهة بقوله انما انا بشر مثلکم
 بری رب خود است چنانچه زود سبب و تعالی بران جهت بقول خود که بگو ای محمد جز این نیست
 یوحی الی و علی الی و علی بقوله و ما مرتبت اذ مرتبت و لیکن الله مر محض است
 و حی و زنده بی زود بودن و بر وجه اول به زود بقرول خود که انداختی بر و شکست از حی و لیکن الله زنده است
 مرصیه الی الله و الحاصل ان ربوبیة العالم بالصفات الالهیه الی الی من
 ای محمد بری الله و حاصل آنکه بدینکه ربوبیت او بری عالم بصفت الهیه است که مراد است از
 حیث مرتبت مجزیه و مسکنه و جمیع ما یلزمه من التفاضل الا مکانه
 حیث مرتبت مجزیه و مسکنه او و جمیع آنچه لازم می شود او را از تفاضل امکانیه
 من حیث بشریتها لحاصله من التعمید و التزلزلی العالم السفلی محیط
 از حیث بشریت حاصله از تعبد و تزلزل است بوی عالم سفلی تا احوال
 بظواهره بخواص العالم الظاهر باطنه بخواص العالم الباطن فبصیر جمیع
 بظواهره بخواص العالم الظاهر و باطن خود بخواص عالم باطن تا کرود جمیع
 البحرین و مظهر العالمین فتزوله ایضا کما له کما ان عوجه الی مقام الاصلی
 سمیرین و مظهر عالمین پس نزول ادهم محال است چنانکه بدینکه عروج او بکون مقام صغیر
 کماله فالتفاضل ایضا کمالات با عینا مخرجه فمعا من تفرقة قلبه بالنی
 محال است بر این قبیل هم محال است باعتبار دیگر منشا عده که آنرا یکبار و مرتبت اول
 الایلی و لا یضین من الضنیة وهو الخلی ای لیس صاحب حکم صلی الله
 الی و نیست بضمین از ضنیت است و آن بجهت ای نیست صاحب شرف صلی الله علیه



و سلم فاجعل نبی ما هو کم ای نبی بگویند من جمله ما یبنی الیک بقضیه
 و سلم بگویند پس نبی نکرد بجز ای از جمله آن که آن صاحب برایش از هر یک که از جمله آن
 استعداد انکم و لا یظنن من الظن بمعنی الجهه کما وقع فی بعض الفراه ای ما
 استعداد استعداد است و یظنن من الظن بمعنی الجهه کما وقع فی بعض الفراه ای ما
 بتصرفی انه بخل نبی حاصله به من عند الله هو کم فانه صلی الله علیه
 نیست نکردند است در آنکه بدینکه او بگویند که بجز یک صاحب است بر او از زود خدای که آن بر او
 و سلم بر بوبینه المذکوره اعطی کل ذی حق حقه و فاض علیه جمیع ما
 و سلم بر بوبینه المذکوره اعطی کل ذی حق حقه و فاض علیه جمیع ما
 احتیاج الیه و اسحقه فخرانه مما کان الخوف لا یحقق الا مع الضلاله
 محتاج بود بوی آن و سخن بود آنرا البینه بدینکه هر یک که بدینکه خوف تحقق شوند که با ضلالت
 هو الخیرة فان الخوف عبارة عن اصلاح القلب عن طمأنینه الا
 آن جهت است زیرا که بدینکه خوف عبارت است از سبب شده قلب از طمأنینه است
 مع لوقوع مکر و محتمل الحصول و لا شک ان وقوع المکره من غیر
 برای نترس بودن کرد بدینکه ممکن الحصول است و نیست شک که بدینکه نترس کردن از غیر
 جزیره حیره و تردد محبت اراد الله تعالی فی الخوف عنه صلی
 یقین بآن جرت و زود است بر این که اراده زود الله تعالی فی خوف را از وی صلی
 الله علیه و سلم حکم بنفی الضلاله عنه کما قال سبحانه ما ضل احد
 الله علیه و سلم حکم زود یعنی ضلال از او چنانکه زود سبحانه و تعالی صلی
 و ما غوی و لیکن ینبغی ان یعلم ان الضلاله نلت من اب لبانیه
 و بی اراده اند و لیکن بسرا در است آنکه درسته نترس بدینکه خطر را است بر مرتبت است

Copyrighted by University